

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبيه ششم - ملاقی با بعض اطراف شبهه محصوره

شرح موضوع : يكي از تنبيهاتي كه در اين بحث دوران بين متباينين مطرح مي شود بحث از ملاقي با بعضي از اطراف شبهه محصوره است، اگر ما علم اجمالي داريم به اينكه يكي از اين دو ظرف نجس است، اگر يك شيئي ملاقات با احد الإنائين پيدا كند، آيا اين ملاقي عنوان نجس را پيدا مي كند يا خير؟

قبل از بيان صور مسئله بايد به دو مطلب اشاره كرد.

مطلب نخست - محل نزاع

محل نزاع در آنجايي است كه اين ملاقي با بعضي از اطراف شبهه ملاقات کرده باشد، اما اگر اين ملاقي با تمام اطراف شبهه ملاقات كند اين از محل بحث خارج است، اگر كسي هم دستش را به اين ظرف بزند و هم به آن ظرف بزند، هم داخل در اين آب كند و هم داخل در آن آب بکند، اين علم تفصيلي پيدا مي كند به اينكه دستش نجس شده است.

گاهي اوقات ممكن است كه اين دو ظرفي كه وجود دارد دو شيء را هر کدام با يكي از اين اطراف متصل كنيم و ملاقات را ايجاد كنيم، مثلاً يك دست را انسان به يك آب بزند و دست ديگر را به آب ديگر بزند. اينجا از اين علم اجمالي اول يك علم اجمالي دوم درست مي شود به اينكه احد الیدين نجس مي شود، اينها از محل بحث خارج است، آنجايي كه دست به هر دو ظرف زده مي شود يا يك دست به يك ظرف و دست ديگر به ظرف ديگر زده مي شود اين از محل بحث خارج است، محل بحث اينجايي است كه علم اجمالي داريم به نجاسة أحد الإنائين و دست ما با يكي از اين دو إناء ملاقات پيدا كرد. به عبارت ديگر بحث در ملاقي آنجايي است كه ملاقي با بعض الأطراف ملاقات پيدا كند، اين نکته ي اول.

مطلب دوم - بحث ملاقي در جايي است كه معلوم بالإجمال تمام الموضوع باشد

نکته دومي كه اينجا بايد مطرح شود اين است كه در مباحث گذشته اينطور بحث دنبال شد كه در اطراف علم اجمالي اصول عملیه جريان پيدا مي كند و بعد از آن تعارض پيدا مي كند و بعد از تعارض هم تساقط مي شود. اول جريان، بعد تعارض، بعد تساقط. بعد از اينكه تساقط كرد نوبت مي رسد به منجزيت علم اجمالي مي گوئيم اين علم اجمالي منجز است و شرط منجزيت علم اجمالي اين است كه ما علم اجمالي به يك تكليف فعلي علي جميع التقادير داشته باشيم، اين تعبيري بود كه ما مکرر در مکرر در

مسئله‌ی منجزیت علم اجمالی ذکر کردیم که علم اجمالی در صورتی منجز است که ما علم به يك تكليف فعلي علي جميع التقادير داشته باشیم.

تكليف فعلي علي جميع التقادير يا در باب شبهه حكميه است، مثل جايي كه علم اجمالي داريم در روز جمعه يا نماز جمعه واجب است يا نماز ظهر، اينجا علم اجمالي داريم به اصل وجوب نماز، وجوب نماز براي ما فعليّت دارد، چه جمعه واجب باشد و چه ظهر واجب باشد، علي جميع التقادير است و شبهه شبهه‌ي حكميه است. گاهي علم به تكليف فعلي علي جميع التقادير در شبهات موضوعيه است، مثلاً در جايي كه علم اجمالي داريم يكي از اين دو ظرف نجس است يا علم اجمالي داريم يكي از اين دو ظرف خمر است، اينجا هم باز تكليف فعلي علي جميع التقادير وجود دارد.

نکته‌اي كه در اينجا هست اين است كه در شبهات موضوعيه آنچه كه مهم است اين است كه موضوع حكم بايد موضوع تام باشد، مي‌گوئيم اگر اين ظرف خمر است، وجوب اجتناب از خمر و حرمت الخمر مطرح است، اگر آن ظرف خمر است، وجوب اجتناب از آن هم مطرح است، هر کدام كه باشد اجتناب از اينها واجب است، يعني يك حكمي داريم به نام حرمت، متعلق است به يك موضوعي به نام خمريت و اين موضوع تام است. تام به اين معنا كه قيد ديگري در آن دخالت ندارد، اگر اين ظرف خمر باشد استعمالش حرام است و اجتناب از او واجب است، اگر ظرف ديگر هم خمر باشد استعمالش حرام است و اجتناب از آن واجب.

در جايي كه موضوع به عنوان موضوع تام نيست، بلكه موضوع ناقص است، موضوع به عنوان جزء الموضوع است، اينجا از مواردی است كه اصل جريان پيدا مي‌كند و اجتناب واجب نيست. مثالش كجاست؟ مثالش اين است كه اگر كسي علم اجمالي دارد به اينكه احد الجسدين، ميت انسان است و جسد ديگر ميت حيوان مذكاي مأكول اللحم است، دو جسد در اينجا هست، حالا تاريك هم هست و نمي‌بيند! ولي مي‌داند يكي از اينها ميت انسان است و دوم حيوان مذكاي مأكول اللحم است. اين علم اجمالي در يك مطلب مسلم اثر دارد و آن اين است كه اكل لحم كلّ من الجسدين جايز نيست، اين بايد اجتناب كند اگر يك لحمي را از اينها آورد، اين حقّ استفاده‌ي از او را ندارد، مثل اينكه مي‌گوئيم علم اجمالي داريم يكي از اين دو ظرف آب است و ديگري خمر است، اگر يك ليواني از يكي از اينها آوردند به او دادند حقّ استفاده ندارد و بايد اجتناب كند، اينجا هم علم اجمالي دارد يكي از اين دو جسد ميت انسان است و ديگري حيوان مذكاي مأكول اللحم است، اما الان نمي‌داند اين لحم مال كداميك از اينهاست؟ علم اجمالي از حيث حرمت اكل لحم اجتناب از هر دو را اقتضا دارد. اما آنچه كه در اينجا مي‌خواهيم به عنوان شاهد از آن استفاده كنيم اين است كه اگر اين شخص در تاريخي دستش را بر يكي از اين دو جسد زد؛ اگر واقعاً دست به آن جسد انسان خورده باشد غسل مس ميت بر او واجب مي‌شود، اگر به حيوان خورده باشد غسل مس ميت بر او واجب نيست. حالا الآن كه دستش را زد به يكي از اين دو جسد، آيا غسل مس ميت بر او واجب مي‌شود يا خير! موضوع غسل مس ميت، مس جسد انسان است. اينجا جزء اول موضوع روشن است كه مس كرده! اما نمي‌داند مس جسد انسان كرده يا نه؟ حالا كه نمي‌داند، نسبت به اين مورد اصل عدم را جاري مي‌كنيم.

به عبارت ساده‌تر؛ آنچه كه موضوع براي وجوب غسل است، مس ميت انسان است، اين مس كرده، جزء اول موضوع محرز است، اما اينكه مس ميت انسان كرده باشد محرز نيست. پس اين گونه مواردی كه در آن اصل جاري مي‌شود براي اينكه جزء الموضوع در اينجا موجود است نه تمام الموضوع، اينجا اين هم از محلّ بحث در ملاقي خارج است. محل بحث در ملاقي انجايي است كه دستش را به اين آب مي‌زند، اگر اين آب خمر باشد تمام الموضوع براي نجاست است. همين مقدار كافي است و چيز ديگري لازم نيست ضميمه‌اش كنيم. در اين مثال مي‌گوئيم وقتي مس كرد اين كافي نيست، چون ممكن است آن حيوان

مذکا باشد و مس حیوان مذکا که موجب غسل نمی‌شود، باید احراز کنیم که میّت انسان را مس کرده و این جزء دوم برای ما مشکوک است، اصل عدم مس میّت انسان است و اصل عدم وجوب غسل است.

اینجا می‌گوئیم احد المائین نجس است و اجتناب از هر دو واجب است، اجتناب از هر دو که واجب شد، بحث می‌کنیم که اگر دست با یکی ملاقات پیدا کرد می‌گوئیم حکم ملاقی با بعضی الأطراف چیست؟ نجس است یا نه؟ یعنی بحث در جایی است که در آن اطراف اصل جاری شود و تعارض و تساقط بشود، اما اگر يك جایی اصل جریان دارد معارض هم ندارد، اصلاً بحث به همین برمی‌گردد، اصل جریان دارد، شك می‌کنیم این جسد میّت انسان هست یا نیست، فرض هم این است که ملاقی با بعضی الأطراف می‌شود نه با همه اطراف، چون اگر دستش را به هر دوی اینها زد باید غسل کند، شكی در آن وجود ندارد، اما اگر دستش را به یکی زد، اینجا در خصوص آن یکی اصل جریان دارد و آن اینکه این میّت انسان نیست و لذا می‌گوئیم غسل بر او واجب نیست.

تعارض در جایی است که آن معلوم بالإجمال تمام الموضوع باشد، همه حرف‌ها در اینجا است، وقتی می‌گوئیم نجاست این آب تمام الموضوع است برای وجوب الاجتناب، شما هم الآن علم اجمالی به نجاست یکی از این دو تا دارید، ادعا و بحث این است تعارض الاصول و تساقط الاصول در جایی است که معلوم بالإجمال تمام الموضوع باشد، اما اگر معلوم بالإجمال شما جزء الموضوع باشد، اینجا دیگر بحث تعارض مطرح نمی‌شود.

دلیل همین است که می‌گوئیم اگر معلوم بالإجمال جزئی از موضوع شد، اینجا دیگر تعارض واقع نمی‌شود! می‌گوئیم علم اجمالی داریم به اینکه یکی از این دو تا جسد انسان است و دیگری جسد حیوان است، معلوم بالإجمال شما چیست؟ حرمت الأكل است، الأكل حرام، یعنی شما می‌گوئید در میان این دو تا، من يك معلوم بالإجمال دارم به نام حرمة الأكل، در اینجا تمام الموضوع است. اما اگر گفتیم یکی از این دو تا را مس کردیم آنچه که محقق است جزء الموضوع است، در این جزء الموضوع بحث ملاقی مطرح نیست. پس خلاصه بحث این شد که بحث ملاقی در جایی است که مسئله معلوم بالإجمال ما تمام الموضوع باشد، در جایی که معلوم بالإجمال ما جزء الموضوع است از محل بحث خارج است.

در تمام موارد علم اجمالی که می‌گوئیم علم اجمالی به تکلیف فعلی داریم، علي كلّ تقدير، یعنی چه آن خمر باشد و چه نباشد، اگر این خمر باشد اجتناب واجب است و بالعکس؛ حالا این را آیا در باب مس در وجوب غسل می‌توانید مطرح کنید؟ می‌توانید بگوئید اگر این انسان باشد مس اش وجوب غسل می‌آورد، در اینجا وجوب غسل نسبت به يك طرف معنا ندارد. لذا می‌گوئیم اگر مس کرد وجوب غسل ندارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين